

رایحه انسجام در عهد رضوی (مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ)

□ حجت الاسلام و المسلمین محمد فاکر میبیدی *

چکیده

نویسنده در این مقاله با نقل بخشی از عهدنامه رضوی که بیانگر فلسفه پذیرش ولایت عهدی حضرت رضا(ع) است، به دو محور اساسی در دو بخش اشاره می‌کند: نخست اموری را که می‌توان از آن رایحه و بوی انسجام را استشمام کرد، بررسی می‌کند. عنوان «امیرالمؤمنین» برای مأمون، طلب موفقیت، تمجید از خلیفه، احترام به مفاد عهدنامه نیز اقتدا به سیرت علوی(ع) از آن جمله‌اند. در بخش دوم، به زمینه‌ها و عوامل رویکرد به انسجام، از جمله پرهیز از تشتت دین، مبارزه با از هم‌پاشیدگی امت، نوپایی جامعه، خنثا کردن توطئه‌ها و اغتنام فرصت می‌پردازد.

نویسنده در بخش سوم به راهکارهای حفظ انسجام در عصر حاضر می‌پردازد و در آن ابتدا به برخی از نقشه‌های دشمن اشاره می‌کند و در ادامه پس از ترسیم خطوط کلی در رسیدن به انسجام که در بیان رضوی(ع) آمده است، با پذیرش آن به عنوان اصل همیشه جاوید در مسیر خنثا کردن نقشه‌ها، اموری را بر می‌شمرد.

کلیدواژه‌ها: انسجام، عهدنامه رضوی، امام رضا(ع)، تشتت دین، اضطراب مسلمانان، عصیتهای قومی، تکفیر و فرقه‌سازی.

اشارات

از مهم‌ترین مسائلی که از دیرباز در جامعه اسلامی مطرح بوده و امروز نیز از اصلی‌ترین موضوعات شمرده می‌شود، مسئله انسجام اسلامی است که در پیام نوروزی مقام معظم رهبری - حفظه الله تعالی - در آغاز سال ۱۳۸۶ خطاب به ملت شریف ایران بدان اشارت شده است. و همین امر، موضوع پژوهش در این مسئله بنیادین، به خصوص از منظر امامان معصوم(ع) است. با توجه به اینکه فصل نشر مجله همزمان با ولادت با سعادت امام علی بن موسی الرضا(ع) است، بر آن شدیم با نگرشی در کلمات آن امام همام، رایحه خوش انسجام را به مشام همه دردمندان و رنج کشیدگان از تشنت و تفرقه برسانیم.

عهدنامه رضوی

نخست بخشی از متن عهدنامه رضوی را می‌آوریم: «... وَ أَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَضُدَهُ اللَّهُ بِالسَّدَادِ وَ وَفَّقَهُ لِلرَّشَادِ عَرَفَ مِنْ حَقِّهَا مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ فَوَصَلَ أَرْحَاماً قَطَعَتْ وَ آمَنَ نَفْساً فَرَعَتْ بِلِ أَحْيَاهَا وَ قَدْ تَلَفَتْ وَ أَغْنَاهَا إِذِ افْتَقَرَتْ مُبْتَغِياً رِضَا رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا يُرِيدُ جَزَاءً مِنْ غَيْرِهِ وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ وَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَ إِلَهُ جَعَلَ إِلَيَّ عَهْدَهُ وَ الْإِمْرَةَ الْكُبْرَى إِنْ بَقِيَتْ بَعْدَهُ فَمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ أَمَرَ اللَّهُ بِشَنْدَاقِهَا وَ قَصَمَ عُرْوَةَ أَحَبِّ اللَّهِ إِلَيْهَا فَقَدْ أَبَاحَ حَرِيمَهُ وَ أَحَلَّ مُحَرَّمَهُ إِذْ كَانَ يَذَلِكَ زَارِياً عَلَى الْإِمَامِ مُنْتَهَكاً حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ بِذَلِكَ جَرَى السَّالِفُ فَصِيرَ مِنْهُ عَلَى الْفَلَقَاتِ وَ لَمْ يُعْتَرَضْ بَعْدَهَا عَلَى الْعَزَمَاتِ حَوْقاً عَلَى شَتَاتِ الدِّينِ وَ اضْطِرَابِ حَبْلِ الْمُسْلِمِينَ وَ لِقُرْبِ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ رَصْدِ الْمُنَاقِقِينَ فُرْصَةً تُنْتَهَزُ وَ بَاقِيَةٌ تُبْتَدَرُ» (صدوق ۱۳۶۵: ۱۴۶).



مأخذشناسی حدیث

این حدیث در منابع زیر طبق پیشینه تاریخی وجود دارد:

۱. کتاب صیون أخبار الرضا(ع)، تألیف محمدبن علی بن بابویه قمی، ملقب به شیخ صدوق، متولد ۳۰۵ و متوفای ۳۸۱ هجری قمری. این محدث جلیل‌القدر در کتاب صیون بابی را تحت عنوان «السبب الذی من أجله قبل علی بن موسی الرضا(ع)

ولایة العهد من المأمون ...» گشوده و این حدیث را از ابوعلی حسنین بن احمد بیهقی نقل نموده است.

۲. کتاب مناقب آل امیرطالب، تألیف مشیرالدین ابو عبدالله محمدبن علی بن شهرآشوب مازندرانی، متولد ۴۸۹ و متوفای ۵۸۸ هجری قمری است. وی در جزء چهارم کتاب خود در باب امامت ابی الحسن علی بن موسی الرضا(ع) در فصل «نسخه خط الرضا(ع) علی العهد الذی عهد المأمون الیه» به بیان این مطلب پرداخته است (ابن شهرآشوب ۱۳۷۹: ۳۶۴/۴).

۳. کتاب کشف الغمة فی معرفة الائمة، تألیف علامه محقق ابوالحسن علی بن عیسی اربلی، متوفای ۶۹۳ هجری قمری. وی در جلد سوم از کتاب خود در تاریخ مربوط به امام هشتم(ع) در بخش عهدنامه به ذکر این حدیث پرداخته است. او قبل از بیان عهدنامه می افزاید که متن عهدنامه را در سال ۶۷۰ هجری قمری توسط یکی از بستگانش که از مشهد الرضا(ع) آمده وصول نموده است (اربلی ۱۴۰۱: ۱۳۳/۳ و ۱۲۷). از ظاهر این سخن بر می آید که اربلی آن را از منابع پیشین نقل نکرده است.

۴. کتاب بحار الانوار، تألیف محمد باقر مجلسی، متولد ۱۰۳۷ و متوفای ۱۱۱۰ هجری قمری. وی این حدیث را ابتدا از حیون صدوق و پس از آن از کشف الغمة نیز نقل می کند (مجلسی ۱۴۰۴: ۱۴۱/۴۹ و ۱۵۲). مجلسی علاوه بر بحار الانوار، صاحب تألیفات عدیده از جمله حیاة القلوب، جلاء العیون، عین الحیاة، ملاذ الأخبار فی شرح تهذیب الأخبار و القوائد الطریفة فی شرح الصحیفة الشریفة است.

۵. کتاب اعیان الشیعة، تألیف سید محسن امین. وی این حدیث را از کشف الغمة، اثر اربلی، نقل می کند (امین: ۲۰/۲).

۶. کتاب معالم المدرستین، تألیف علامه سید مرتضی عسکری، متوفای سال ۱۴۲۸ قمری. وی این حدیث را از کشف الغمة نقل می کند. این دانشمند بزرگ آثار ارزشمندی به جهان اسلام عرضه نموده است که برخی از آنها عبارت اند از: خمسون و مائة صحابی مخلق، عقائد الاسلام من القرآن الکریم، دور الائمة(ع) فی احیاء السنة، علی مائدة الكتاب و السنة و حدیث الکساء من طرق الفریقین.

۷. کتاب الحیاة السیاسیة للامام الرضا(ع) دراسة و تحلیل، نوشته جعفر مرتضی عاملی (مرتضی عاملی ۱۴۰۳: ۴۵۳). وی صاحب تألیفات عدیده از جمله الصحیح عن سیرة النبی الاعظم و حقائق هامة حول القرآن است.

۸. کتاب *اعلام الهدایة*، تألیف مجمع جهانی اهل‌البیت. در مجلد مربوط به امام علی بن موسی الرضا(ع) بخشهایی از این عهدنامه به نقل از *عیون الاخبار و الفصول المهمة* آمده است (مجمع جهانی اهل‌البیت ۱۴۲۲: ۱۳۴/۱۰).
۹. کتاب *مسند الامام الرضا(ع)*، نوشته عزیزالله عطاردی خوبوشانی (عطاردی ۱۴۰۶: ۶۷۱).
۱۰. کتاب *صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء*، تألیف قاضی شهاب‌الدین أحمد بن علی قلقشندی [قلشقندی] از دانشمندان شافعی مذهب. وی در جلد نهم از کتاب خود به بیان این مطلب پرداخته است (قلشقندی ۱۹۸۷: ۴۱۱/۹).
۱۱. کتاب *التدوین*، نوشته عبدالکریم بن محمد رافعی شافعی، متولد ۵۵۷ و متوفای ۶۲۳ هجری قمری (غازی ۱۴۱۸: ۲۴ و مرتضی عاملی ۱۴۰۳: ۴۴۸).
۱۲. کتاب *الفصول المهمة لمعرفة الائمة*، تألیف علی بن محمد بن صباغ مالکی، متولد ۷۸۴ و متوفای ۸۵۵ هجری قمری (مرتضی عاملی ۱۴۰۳: ۴۴۸؛ مجمع جهانی اهل‌البیت ۱۴۲۲: ۱۳۴/۱۰).

اختلاف متنی

در نقل این قطعه از عهدنامه اختلاف اندکی به چشم می‌خورد. برخی از آن موارد عبارت‌اند از: ۱. در نقل *عیون*، *مناقب و کشف النعمة* تعبیر «علی الغرما» آمده است، در حالی که در نقل *بحار الانوار* تعبیر «الغزما» وجود دارد. ۲. در نقل *عیون*، *کشف النعمة و بحار الانوار* تعبیر «مُنْتَهَا حُرْمَةِ الْإِسْلَام» آمده در حالی که در *مناقب* تعبیر «متهتک» وجود دارد. ۳. در نقل مجلسی از *عیون*، تعبیر «حَمَلُ الْمُسْلِمِينَ» آمده است، در حالی که در نقل خود *عیون* و نیز نقل مجلسی از *کشف النعمة* تعبیر «حبل المسلمین» آمده است. ۴. در نقل *عیون* تعبیر «رَصَدِ الْمُنَافِقِينَ قُرْصَةَ» است، در حالی که در نقلهای دیگر کلمه «منافقین» وجود ندارد.

معنای انسجام

انسجام از ریشه «سَجَم، سَجُوم و سَجْمَان» به معنای جاری شدن اشک، پاشیدن آب و باریدن باران است (فراهیدی: ماده «سجم» و ابن‌منظور ۱۴۲۶: همان). این واژه گرچه در علوم اجتماعی معادل صریحی ندارد، اما می‌توان آن را تقریباً برابر واژه

Solidarity (همبستگی) دانست که مراد از آن احساس مسئولیت متقابل چند نفر و یا چند گروه نسبت به یکدیگر است (آلن بیرو ۱۳۷۰: ۴۰۰). نیز می‌توان آن را معادل واژه Consensus (وفاق) دانست که مقصود، پیدایی اتفاق نظر و توافقی آشکار یا نهان در یک گروه است (همان: ۶۴). بدیهی است امت اسلام به عنوان یک گروه کلان، بیش از هر گروه دیگر نیازمند همبستگی و وفاق ملی است. در بیان مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - دام ظلّه العالی - نیز که واضح اصطلاح «انسجام اسلامی» اند، این اصطلاح به معنای حفظ هماهنگی و یکپارچگی مذاهب به کار رفته است. ایشان در سخنانی به مناسبت میلاد حضرت زهرا(س)، درباره مفهوم انسجام اسلامی فرمودند: «انسجام اسلامی یعنی عصبیتهای بین‌المذاهبی مسلمانها نباید تحریک شود. شما نباید کاری کنید که عصبیت آن مسلمان غیر شیعه علیه شما تحریک شود. او هم متقابلاً نباید کاری کند که غیرت و عصبیت شما را علیه خودش تحریک کند. آنها همین را می‌خواهند» (پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری ۱۳۸۶/۴/۱۴). ایشان در جای دیگر نیز فرموده‌اند: «اتحاد ملی، یعنی یکپارچگی ملت ایران. انسجام اسلامی یعنی ملت‌های مسلمان با هم و همراه باشند. ما اگر بخواهیم اتحاد ملی و انسجام اسلامی تحقق پیدا کند، باید بر اصولی که بین ما مشترک است، تکیه کنیم. نباید خودمان را سرگرم فروعی بکنیم که مورد اختلاف است.»

گفتار نخست: روایح انسجام

در عهدنامه رضوی بخشهایی به چشم می‌خورد که بیانگر مفاشات و مدارای حضرت رضا(ع) با کسی است که در مسند قدرت قرار گرفته و بر اساس موازین شرعی و در بینش آن حضرت، فاقد شرایط لازم و شایستگی برای تصدی آن مقام است. پیش از پرداختن به اصل موضوع لازم است به این نکته اشاره شود که رویکرد اصلی عهدنامه رضوی ممکن است به تعامل ائمه(ع) با خلفای زمان برای حفظ دین تلقی شود؛ به خصوص اینکه فرمود: «حَوْثًا عَلٰی شَتَاتِ الدِّینِ». اما باید توجه داشت که حفظ دین مستلزم انسجام امت متدین است، به گونه‌ای که اگر انسجام لازم در مردم نباشد، ارکان جامعه متزلزل می‌شود و در نهایت متلاشی می‌گردد. به هر صورت، آنچه می‌تواند رایحه انسجام را در بر داشته باشد عبارت است از:

الف. عنوان «امیرالمؤمنین»

اطلاق عنوان «امیرالمؤمنین» به مأمون توسط حضرت رضا(ع) که فرمود: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» گرچه می‌تواند رازهای مختلفی داشته باشد لیکن بی‌شک یکی از آنها می‌تواند وحدت‌گرایی باشد. این عنوان تنها شایسته امامان به حق است و از این رو امامان معصوم(ع) به کسی غیر از علی بن ابی‌طالب، «امیرالمؤمنین» خطاب نکرده‌اند و همواره در سنت و سیره منقول از آن حضرت می‌فرمودند: «قال أمير المؤمنين» و «كان أمير المؤمنين». امام نیز در مراحل مقدماتی و زمینه‌سازی این عهدنامه بر ناحق بودن امارت مأمون تأکید دارد. مأمون خطاب به حضرت رضا(ع) می‌گوید: «قَائِي قَدْ رَأَيْتَ أَنْ أَعْزَلَ نَفْسِي عَنِ الْخِلاَفَةِ وَأَجْعَلَهَا لَكَ وَأَبَايَعُكَ؟ مَنْ قَصْدُ دَارِمٍ تَا خُودٍ رَا از خلافت عزل کنم و آن را برای تو قرار دهم و برای تو بیعت بگیرم.» حضرت در پاسخ وی فرمود: «إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلاَفَةُ لَكَ وَاللَّهِ جَعَلَهَا لَكَ، فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَخْلَعَ لِبَاسًا أَلْبَسَكَ اللَّهُ وَتَجْعَلَهُ لغيرِكَ، وَ إِنْ كَانَتْ الْخِلاَفَةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ؛ اِگر این خلافت برای توست و خداوند آن را برای تو قرار داده است، جایز نیست که لباس خلافت از تن به در کنی و آن را برای دیگری قرار دهی! و اگر از آن تو نیست، نمی‌توانی چیزی را که مال تو نیست به دیگری بدهی» (صدوق ۱۳۶۵: ۱۴۰/۲). حضرت با این منطوق قویم و قوی به مأمون می‌فهماند که آنچه می‌خواهد انجام دهد، در هر صورت مشروعیت ندارد، چون زمام آن به دست او نیست. اگر خلافت و ولایت که او مدعی آن است، به لحاظ شرعی و قانون الهی حق کسی باشد، نمی‌توان آن را به دیگری واگذار کرد، چون خلافت و ولایت از مقوله حق قابل اسقاط و یا انتقال نیست، بلکه از مقوله تکلیف و وظیفه است که قائم به شخص است. اگر ولایت حق او هم نباشد، باز هم و به طریق اولی نمی‌تواند آن را به دیگری تفویض کند، زیرا نه تنها حقی در آن ندارد بلکه اختیاری هم ندارد. به عبارت دیگر، تفویض امری به دیگری فرع بر ثبوت آن بر خود شخص است. در عین حال، حضرت رضا(ع) با تعابیر محترمانه‌ای که حکایت از یک واقعیت عرفی دارد، با وی سخن می‌گوید، هرچند در واقع عاری از حقیقت باشد.

ب. درخواست موفقیت

امام رضا(ع) در بخشی از عهدنامه می‌فرماید: «عَضَدَةُ اللَّهِ بِالسَّدَادِ وَ وَقْفُهُ لِلرَّشَادِ». عَضُد به معنای قوت، نیرو و کمک کردن است (فراهیدی و ابن‌منظور: ماده عَضُد). سَدَاد (به فتح) به معنای قول و سخن صواب و درست، و سَدَاد (به کسر) به معنای بستن راه نفوذی و مرز است. تسدید نیز به معنای توفیق است و وقتی گفته شود: «سَدَدَهُ اللَّهُ يَعْنِي وَقْفَهُ، وَ سَدَدَكَ اللَّهُ يَعْنِي وَقْفَكَ اللَّهُ لِلْقَصْدِ وَ الرَّشَادِ» (همان: ماده سَدَد). اگر در قرآن آمده است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (احزاب: ۷۰)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویند، منظور سخن حق و صواب است که عاری از خلل و فساد و دور از دروغ و لغو باشد (طباطبایی: ۱۴۱۷: ۳۴۷/۱۶؛ طبرسی: ۱۴۰۶: ۵۸۴/۸). رَشَاد نیز به معنای مسیر درست و در مقابل غی و ضلالت است (ابن‌منظور: ۱۴۲۶: ماده رشد).

در فرهنگ قرآن، وظیفه مؤمن در برابر ظالمان، کافران و دشمنان خدا تبری است و دعا کردن برای آنان مشروعیت ندارد. لذا در قصه حضرت ابراهیم(ع) با آزر می‌فرماید: «فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» (توبه: ۱۱۴)؛ هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. اگر هم آن حضرت برای او استغفار نمود، به خاطر وعده‌ای بود که پیش از آشکار شدن دشمنی آزر به وی داده بود؛ که فرمود: «وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ؛ وَ طَلَبَ أَمْرُشَ إِبْرَاهِيمَ لِلرَّحْمَنِ لِلَّذِي عَزَبَ لَهُ الْقُلُوبُ وَ غَدَاةَ عَدُوِّهِ؛ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً وَ اجْعَلْ لِي قَلْبًا مُّحْسِنًا وَ اجْعَلْ لِي زَوْجًا طَيِّبًا» (توبه: ۱۱۴). همچنین در فرهنگ قرآن و اسلام از یک سو کمک‌خواهی از گمراهان منفی است. لذا قرآن می‌فرماید: «وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» (کهف: ۵۱)؛ و من هیچ‌گاه گمراه‌کنندگان را کمک‌کار خود قرار نمی‌دهم. و از سوی دیگر، تنها اعتضاد به راهنمایان حق و از جمله رسولان مشروع است. از این‌رو، می‌بینیم که قرآن درباره امثال حضرت موسی(ع) می‌فرماید: «سَتَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» (قصص: ۳۵)؛ به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می‌کنیم.

اما به خوبی ملاحظه می‌شود که در این فقرات از عهدنامه، امام(ع) برای مأمون دعا می‌کند؛ دعایی که متضمن تقویت مأمون، توفیق وی و رسیدن او به مقصود است. رمز مشروعیت دعا و درخواست توفیق برای کسی که در نگاه امام فاقد

مشروعیت برای خلافت و رهبری است چه می‌تواند باشد؟ هرچند می‌توان گفت اصل پذیرش ولایت عهدی بر اثر فشار دستگاه خلافت بوده است، اما در مورد دعای امام(ع) برای مأمون و موفقیتش فشاری در بین نبوده و می‌توانست تعبیر دیگری به کار گرفته شود. آری، بخش اخیر دعای امام(ع) که فرمود: «وَقَّهٗ لِلرَّشَادِ»، ضرورتاً به معنای تأیید و همراهی امام با خلیفه نیست و می‌تواند روزنه‌ای بر معنای دیگر نیز باشد.

به هر صورت، امام(ع) در یک مقطع تاریخی به گونه‌ای برخورد نمود تا سندی جاویدان برای جهانیان باشد، به صورتی که هرگاه شرایط مشابه رخ دهد، ولی مشروع زمان باید برای حفظ انسجام امت با هر عمل مناسبی اقدام نماید.

ج. مدح خلیفه

در فقراتی از عهدنامه رضوی مدایحی درباره مأمون وجود دارد که قابل بررسی است:

۱. حضرت فرمود: «عَرَفَ مِنْ حَقِّهَا مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ». امام گواهی می‌دهد که مأمون به حق امامت و ولایت برای اهل بیت(ع) اعتراف نموده است؛ شناختی که دیگران بدان جاهل بودند. در حالی که این اعتراف به بخشی از حقیقت است و گرنه مأمون می‌بایست همه امور را به حضرت به عنوان امام و ولی امر مسلمین واگذار کند، نه فقط ولایت عهدی را.

۲. حضرت فرمود: «فَوَصَلَ أَرْحَاماً قَطَعَتْ وَ آمَنَ نَفْساً فَرَعَتْ بِلْ أَحْيَاهَا وَ قَدْ تَلَفَتْ وَ أَعْنَاهَا إِذِ افْتَقَرَتْ؛ او اقدام به صله رحم نمود که اسلاف وی آن را قطع کرده بودند، خطر جانی را که برای شیعیان به وجود آورده بودند و موجب بیم و هراسشان شده بودند به امنیت بدل نمود، بلکه آن را با ادای حقوقشان احیا کرد و نیازهای آنان را برطرف ساخت.» در واقع بخشی از جامعه که توسط پیشینیان دچار مشکلات جانی و مالی شده بود، به وسیله مأمون دگرگون شد.

۳. نکته مهمی که در مکتوب امام(ع) وجود دارد این است که امام از قصد و نیت مأمون سخن می‌گوید و آن را در مسیر رضایت خدا می‌داند و می‌فرماید: «مُبْتَغِيًا رِضَا رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا يُرِيدُ جَزَاءً مِنْ غَيْرِهِ؛ وی این کارها را برای رضای حق انجام داده و پاداش آن را نیز از غیر خدا نمی‌خواهد.» و بدیهی است که هر که چنین

باشد، پاداش خود را از خدا خواهد گرفت چنان‌که در ادامه کلام امام(ع) آمده است: «وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ وَلَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». البته این بخش از کلام امام(ع) لزوماً به معنای تأیید رفتار و کردار مأمون نیست، بلکه تأکیدی بر انجام وعده الهی به شاکران و محسنان است.

۴. مهم‌ترین بخش در این زمینه این است که امام(ع) فرمود: «وَأِنَّهُ جَعَلَ إِلَيَّ عَهْدَهُ وَ الْإِمْرَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّ بَيْتُ بَعْدَهُ». امره در لغت به معنای حکومت و ولایت است (ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده أمر). امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه نیز درباره خوارج که می‌گفتند «لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ» می‌فرماید: «إِنَّهُ لَأَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ» (نهج البلاغه: ۴۰/۸۲)؛ اداره جامعه نیازمند حاکم است؛ برّ و عادل باشد یا فاجر، هر چند در حکومت ابرار، مؤمنان کارگزارند و در حکومت فاجران، کافران بیشتر بهره‌مندند.»

تعبیری که امام(ع) در کلام خود دارد «جَعَلَ إِلَيَّ عَهْدَهُ» است. واژه «جَعَلَ» معمولاً یا بدون حرف جر به کار می‌رود که به معنای صیوروت است، چنان‌که می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف: ۳)، و یا با حرف «لام» به کار می‌رود که به معنای اعطاست، چنان‌که فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴). و اگر با لفظ «علی» و «فی» نیز به کار رود، بیانگر ظرف مجعول است، مثل «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰). اما این واژه با لفظ «الی» به کار نمی‌رود و اقتضای ادبیت سخن این بود که بفرماید: «جَعَلَ لِي عَهْدَهُ». بسا راز این عدول، عهدی بودن مجعول باشد، که با «الی» می‌آید: «وَ عَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ» (بقره: ۱۲۵). همچنین ممکن است به نوعی تضمین ادبی در کار باشد؛ بدین معنا که آنچه صورت گرفت در واقع جعل نیست، چون مأمون حق چنین کاری را ندارد، بلکه تنها عقب‌نشینی مصلحتی در بخشی از ولایتی است که غاصبانه در دست گرفته است؛ حقیقتی که امام در مقدمه عهدنامه بدان اشاره کرد و فرمود: «وَ إِنْ كَانَتِ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ».

د. احترام به عهدنامه

احترام و رعایت عهد در شریعت اسلام بسا بیشترین درجه اهمیت را داشته باشد تا بدان جا که قرآن می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۴)؛ و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا از پیمان پرسش خواهد شد. ملاحظه می‌شود که لفظ «عنه» در آیه وجود ندارد، هرچند مسئول در اینجا عاقد و عاهد باشد، زیرا به دلیل روشن بودن معنا نیازی به ذکر آن نیست (طبرسی ۱۴۰۶: ۱۳۸۶). اما این احتمال قوی نیز وجود دارد که مورد سؤال خود عهد باشد (طبرسی ۱۴۰۶: ۱۳۸۶؛ طباطبایی: ۹۱/۴؛ فضل‌الله ۱۴۱۹: ۱۱۲/۱۴). قرآن درباره «مؤوده» نیز چنین فرموده است: «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ» (تکویر: ۸). این نکته به خصوص بر اساس نظریه تجسم اعمال در قیامت و در پی آن مجسم شدن عهد انسان، روشن‌تر است.

امام رضا(ع) در تعبیری بسیار بلند فرمود: «فَمَنْ حَلَّ عَقْدَةَ أَمَرَ اللَّهُ بِشِدَّتِهَا وَاقْتَصَمَ عَزْوَةَ أَحَبَّ اللَّهُ إِيْثَاقَهَا فَقَدْ أَبَاحَ حَرِيمَهُ وَأَحَلَّ مُحَرَّمَهُ إِذْ كَانَ بِذَلِكَ زَارِيًا عَلَى الْإِمَامِ مُتَّهِكًا حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ.» «فَصِم» و «فَصِم»، هر دو به معنای شکستن چیز سخت است؛ با این تفاوت که در فصم شکستن بدون جدا شدن است، ولی در قصم شکستن همراه با جدا شدن است (ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده قصم). «زاری» نیز در لغت به معنای عیب‌گیری، درگیری و انکار است (همان: ماده زری). دو واژه «هتک» و «نهک» که در اختلاف منابع وجود دارد، به ترتیب به معنای پرده‌دری و نقض است (همان: ماده هتک و نهک)؛ گرچه نتیجه هر دو نادیده گرفتن احترام است.

امام در این بخش از کلام خود بر این معنای تأکید دارد: شکستن عهد و پیمانی که به امر الهی منعقد شده روا نیست و باید بدان وفادار بود و جایز نیست مورد بی‌توجهی قرار گیرد. نقض میثاقی هم که بر اساس دوستی خداوند بسته شده است ممنوع است و نباید حرمتش شکسته شود. در غیر این صورت، فرد حريم خدا را شکسته و حرامش را حلال کرده است. نکته جالب این است که امام در تعلیل قبح حریم‌شکنی خدا می‌فرماید: این کار به معنای انکار امام و شکستن حریم اسلام است. این بدان معناست که بی‌اعتنایی به عهد و پیمان الهی در حقیقت درگیری با امام زمان خویش است. امام(ع) که خود امام واجب‌الاطاعة عصر خود است، با قبول ولایت‌عهدی خود را ملزم بدان می‌داند، ضمن آن‌که طرف مقابل را نیز متوجه چنین مسئولیتی می‌کند و به وی درباره عواقب نقض عهدی که بسته است هشدار می‌دهد.

از این تعبیر به خوبی می‌توان دریافت که امام(ع) با مقام عصمت کبرای خود مأموریتی را به انجام رساند که از سوی خداوند بر عهده وی گذارده شده بود. از این‌رو، اگر با مأمون از سر خصومت برخورد کرد، وظیفه الهی بود، اگر در عمل نیز ولایت‌عهدی را پذیرفت، وظیفه خدایی بود و اگر در سخن نیز مدحی صورت گرفت وظیفه بود. پیرو آن حضرت نیز باید با تاسی به امام معصوم خویش که اراده الهی در حرکات و سکنات او متبلور است، به وظیفه خود - مبارزه، تقیه یا مماشات - عمل نماید.

ه. اقتدا به سیرت علوی

شیوه رضوی در حقیقت، اقتباسی از سیره علوی است که پیش از آن رخ داده بود. «بِذَلِكَ جَرَى السَّالِفُ فَصَيَّرَ مِنْهُ عَلَى الْفَلَتَاتِ وَلَمْ يُعْتَرَضْ بَعْدَهَا عَلَى الْغَزَمَاتِ». این سنت (غلط) در گذشته (نیز) جاری شد و بر کارهای ناگهانی و لغزشها صبر پیشه شد. و بعد از آن بر تصمیمات گرفته شده اعراض نشد. امام(ع) در این بخش از کلام خود به این حقیقت اشاره می‌کند که این رخداد تکرار تاریخی است که پیش از آن روی داده بود. این اشاره به جریان جابجایی خلافت از امام به حق به خلیفه اول و نیز بیعت گرفتن از امام امیرالمؤمنین(ع) و شرکت در شورای انتصابی خلیفه دوم برای انتخاب خلیفه سوم است. در جریان نخست، انتخاب ابی‌بکر به عنوان خلیفه کاری بدون مشورت و فلتنه‌ای بود. چنان‌که خود عمر در خطبه‌ای می‌گوید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ بَيَّعَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فِلْتَةً وَقِيَ اللَّهُ شَرَّهَا فَمَنْ دَعَاكُمْ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ؛ ای مردم، بیعت با ابوبکر بدون فکر و مشورت و با عجله صورت گرفت، خدا [ما را] از شرش نگاه‌دارد، و [بعد از این] هر کس این‌گونه عمل کند، او را بکشید» (ابن ابی الحدید: ۱۴۰۴: ۲/۲۹۷؛ شوشتری: ۱۳۶۷: ۱۴۰). «فلته» به معنای زلت و لغزش است و فلتات به اموری گفته می‌شود که از روی بی‌فکری و مشورت صورت بگیرد (ابن منظور: ۱۴۲۶: ماده فلت). از آنجا که در انجام کار فلتنه‌ای سرعت نهفته است، گاهی فلتنه را به سرعت نیز معنا کرده‌اند. در موضوع دوم، بنا به نقل طبری از زیادبن کلب، عمر بن خطاب به منزل علی(ع) آمد، در حالی طلحه و زبیر و برخی مهاجرین در آنجا بودند. عمر گفت: «وَاللَّهِ لَأَحْرَقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتُخْرَجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ؛ به خدا سوگند! یا خانه را بر سرتان به آتش می‌کشم، یا این‌که برای بیعت [با خلیفه]

از خانه خارج می‌شوید» (طبری ۱۴۰۷: ۲/۲۳۳). موضوع سوم نیز این است که عمر علی‌رغم میل حضرت علی(ع) وی را عضو شورای شش نفره نمود: «و قد جعلتها شورى فی عثمان و علی و طلحة و الزبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد؛ شورای [انتخاب خلیفه] را در شش نفر قرار دادم، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف، سعد [ابن ابی وقاص]» (سیوطی ۱۳۷۱: ۲/۱۲۰). علی امیرالمؤمنین(ع) درباره این شورا فرمود: «فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَآئَا أَخْجَى فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدْى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى ثَرَائِي نَهْبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدَّتْ بِيهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ... (نهج البلاغه، خطبه ۳)؛ پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم، در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود. با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند». چنان‌که آن حضرت بنا به نقل ابن‌ابی‌الحدید فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ اسْتَأْثَرَتْ عَلَيْنَا قُرَيْشٌ بِالْأَمْرِ وَ دَفَعْتَنَا عَنْ حَقِّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَافَّةً فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أفضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَقَاكَ دِمَائِهِمْ...» (ابن‌ابی‌الحدید ۱۴۰۴: ۳/۸۷۱؛ مجلسی ۱۴۰۴: ۶۲/۳۲)؛ چون پیامبر(ص) از دنیا رحلت نمود، قریش دیگران را بر ما برتری دادند و ما را از حقی که داشتیم محروم کردند. دیدم صبر از تفرق کلمه مسلمانان و ریختن خونشان بهتر است.» و نیز فرمود: «... فَصَبْرْتُ عَلَى طَوْلِ الْمُدَّةِ وَ شِدَّةِ الْيَحْتَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَبَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي اسْتَفْتْتُ إِذْ اسْتَفُّوا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَقَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَيْغِهِ وَ مَالِ الْآخَرِ لِصِهْرِهِ...» (نهج البلاغه: خطبه ۳)؛ من در این مدت طولانی محنت‌زا و عذاب‌آور، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم، تا روزگار عمر هم سپری شد. سپس او خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم! پناه به خدا از این شورا کی من با اعضای شورا برابر بودم که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند و در صفت آنها قرارم دهند؟ ناچار بازهم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آن‌ها با کینه‌ای که از من داشت روی برتافت و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد.»

در این فقره از نهج البلاغه نکاتی نهفته است که بیانگر سیاست واحد در عصر علوی و عهد رضوی است. نکته نخست آنکه عزم طرف مقابل در عصر علوی این

بود تا با برابر وانمود کردن علی(ع) با امثال طلحه و زبیر و عبدالرحمن و... از مقام و منزلت آن حضرت بکاهد یا مکانت همترازان ساختگی را افزایش دهد. مأمون نیز با جعل ولایت‌عهدی برای حضرت رضا(ع) در صدد این بود که به مردم چنین القا کند منزلت علی بن موسی الرضا(ع) بیش از ولایت‌عهدی نیست و تا مأمون باشد، وی بر آن حضرت برتری دارد.

نکته دوم صبر طولانی مدت و محنت‌زا و عذاب‌آوری است که بر حضرت علی(ع) تحمیل گردید. اقتران داستان شورا با حادثه غم‌بار سقیفه در کلام علی(ع) بیانگر یکسان بودن هر دو حادثه در غم‌انگیزی و نابجا بودن آنهاست. اینکه حضرت رضا(ع) تعبیر به «فلتات» نموده است (فَصَبِرْ مِنْهُ عَلَى الْفَلَتَاتِ) بیانگر تکرار حادثه فلته‌ای در عصر نخست و شباهت آن با عصر رضا(ع) است و آن حضرت نیز باید بر این رخداد محنت‌زا و ناگوار صبور و شکیبیا باشد. از این رو حضرت رضا(ع) در پاسخ محمد بن عرفه که پرسید چه چیز باعث شد تا ولایت‌عهدی را بپذیرید، فرمود: «مَا حَمَلَ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَى الدُّخُولِ فِي الشُّورَى» (مجلسی ۱۴۰۴: ۱۴۰/۴۹).

نکته سوم اینکه حضرت رضا(ع) فرمود: «...وَلَمْ يُعْتَرِضْ بَعْدَهَا عَلَى الْعَرَمَاتِ» و یا به تعبیر برخی نسخ «علی الغرما» این سخن نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین(ع) گرچه نهایت تلاش علمی و عملی را نمود تا چنین رخدادی به وقوع نپیوندد، اما پس از روی دادن آن واکنشی نشان نداد و بر تصمیمات پس از آن و یا بر خسارتهای ناشی از آن اعتراض نکرد. حضرت رضا(ع) نیز همین شیوه را دنبال کرد و هرچند قبل از عهدنامه مخالفت خود را اعلان نمود، اما پس از آن به آن وفادار ماند و بر پیامدهای آن صبور بود.

گفتار دوم: رویکرد به انسجام و زمینه‌های آن

در کلام حضرت رضا(ع) جملاتی وجود دارد که گرچه در بدو نظر مبین تعامل ائمه با خلفای زمان خویش است، اما در واقع مستلزم حفظ انسجام امت و زمینه‌ساز اتحاد است. آن حضرت به ویژه در جایی از کلام خود به این امر تصریح کرده و فرموده است: «إِضْطِرَابِ حَبْلِ الْمُسْلِمِينَ». این نقطه در حقیقت وجه مشترک سه دوره علوی، رضوی و عصر حاضر است.

الف. پرهیز از تشننت دین

یکی از مهم‌ترین بخشهای کلام امام(ع) در این عهدنامه که در حقیقت فلسفه و راز اصلی پذیرش آن را تشکیل می‌دهد این است که فرمود: «حَوْفًا عَلَى شَتَاتِ الدِّينِ». شَتَات در لغت به معنای متفرق و مختلف است (ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده شت). همین معنا در قرآن کریم نیز آمده است: «...نُحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (حشر: ۱۴) و «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» (لیل: ۴). امام رضا(ع) در این بخش از کلام خود که در حقیقت بیان فلسفه مامشات علی(ع) در برخورد با مدعیان خلافت است، به این نکته اشارت می‌کند که دوران رضوی شبیه دوران علوی است که اگر امام(ع) بخواهد با خصم کنار نیاید و بر حق خود پافشاری کند، ثمره‌ای جز ترزل در ارکان و پایه‌های دین نخواهد داشت؛ همان‌گونه که در دوره علوی چنین بود و امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «وَإِنَّمُ اللَّهُ لَوْ لَمَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ أَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ، وَ يَبُورَ الدِّينُ، لَكِنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ...» (مجلسی ۱۴۰۴: ۱۴۳۳/۲۹)؛ به خدا سوگند، اگر بیم تفرقه بین مسلمانان، و بازگشت به کفر و نابودی دین نبود، رفتار ما طور دیگری بود. «بور و بوار به معنای هلاکت، نابودی، فساد و کساد است. شتات در کلام رضوی، همان بور در کلام علوی است که نتیجه طبیعی نزاع بر سر خلافت و ولایت و ستاندن حق است.

یکی از مهم‌ترین نمودهای تشخیص مصلحت حاکم در مورد جامعه این است که با سبک و سنگین کردن مصالح و ارزشها اهم را بگیرد و مهم را رها کند. در مدار این سنجش در یکسو استیفای حق علوی به قیمت از هم‌پاشیدگی وحدت بین مردم مطرح است و در سوی دیگر، حاکمیت ناهلان به ازای یکپارچگی امت وجود دارد، مصلح واقعی از حق خود می‌گذرد تا به جامعه صدمه نخورد، یعنی حق فردی خود را در پای مصلحت دین و جامعه فدا می‌کند.

بدیهی است که تشخیص مصالح و ترجیح اهم نیز مخصوص زمان خاصی نیست و در هر زمان که چنین امری رخ دهد، همان حکم جاری خواهد شد. اگر روزی در دوره علوی آن‌گونه روی داد و در عهد رضوی به شکل دیگر رخ نمود و در عصر حاضر به صورت دیگری نمود یافت و ولی امر مسلمانان تشخیص داد که امت در گفتار، رفتار و معاشرت به گونه‌ای عمل کند که مصالح عالیة مسلمانان محفوظ بماند، بر پیروان واقعی علوی و رضوی است که تابع ولی امر زمان خویش باشند.

ب. مقابله با از هم‌پاشیدگی امت

امام رضا(ع) در فقره دیگری از کلامش فرمود: «وَ اضْطِرَابِ حَبْلِ الْمُسْلِمِينَ». اضطراب در لغت به معنای تحرک، موج‌دار شدن و اختلال است، در زبان عرب وقتی گفته می‌شود «اضطرب الحبل بین القوم»، مقصود این است که اختلاف کلمه بین آنها به وجود آمده است (فراهدی و ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده ضرب). چنان‌که در روایتی از حضرت رضا(ع) راجع به طوفانی شدن دریا آمده است: «... فَإِنَّ اضْطِرَابَ بِكَ الْبَحْرُ فَأَتَاكَ عَلَى جَانِبِكَ الْأَيْمَنِ وَ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ اسْكُنْ بِسَكِينَةِ اللَّهِ وَ قِرْ بِوَقَارِ اللَّهِ» (کلینی ۱۳۶۵: ۴۷۱۳).

به هر صورت، اگر جامعه‌ای دچار اضطراب شود، اهل آن مانند کشتی‌نشینانی هستند که در طوفان سهمگین و امواج ویرانگر دریا گرفتار آمده‌اند و لنگرگاهی برای نجات خود نمی‌یابند و در زمان اندکی با پراکنده شدن در سطح دریا هستی خود را از دست خواهند داد. اضطراب در جامعه نیز با لرزاندن ارکان و ایجاد تزلزل در پایه‌های انسجام و وحدت، جامعه را طعمه بدخواهان می‌کند و در این زمان است که زمینه سلطه‌جویی بیگانگان و نابودی جامعه اسلامی فراهم می‌شود. از این‌رو، قرآن مکرر بر وحدت تأکید می‌کند و می‌فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا» (آل‌عمران: ۱۰۳). در این آیه شریفه، اخوت و تألیف قلوب به عنوان نعمتی الهی، و تفرقه به عنوان عامل هلاکت قلمداد شده است. چنان‌که در جای دیگر، قرآن این مهم را وجه مشترک همه ادیان الهی بر می‌شمرد و می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (شوری: ۱۳).

ج. نوپایی جامعه

در بخشی از کلام رضوی(ع) درباره‌ی زمینه‌ها و عوامل رویکرد به پذیرش ولایت‌عهدی که شباهت به پذیرش امام علی(ع) در امر بیعت و شورا دارد، چنین آمده است: «وَ لِتُرْبِي أُمَّرَ الْجَاهِلِيَّةِ». چنان‌که حضرت علی(ع) در کلام نورانی خود

فرمود: «... وَ النَّاسُ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ وَ الدِّينِ يُمْتَحَنُ مَحْضَ الوَطْبِ يُفْسِدُهُ أَدَّتِي وَ هُنَّ وَ يَعْكِسُهُ أَقْلٌ خَلَقَ [خُلْف] (مجلسی ۱۴۰۴: ۶۲/۳۲)؛ مردم تازه مسلمان‌اند و دین مانند مشکى که تکان داده می‌شود، کوچک‌ترین سستی آن را تباه می‌کند و کوچک‌ترین فردى آن را وارونه می‌سازد.» امام امیرالمؤمنین (ع) نوپایی جامعه اسلامی، عدم اقتدار اسلام و امکان ضربه‌پذیری دین را از مهم‌ترین عوامل صبر و سکوت خود برمی‌شمارد. این عوامل در عهد رضوی نیز به نوعی نمایان شده است. البته این بدان معنا نیست که جامعه اسلامی در دوره مأمون که دو قرن از ظهور اسلام می‌گذرد همچنان نوپاست. بلکه فرهنگ جاهلی همچنان ادامه داشت، اما سرانجام به هر دلیل در زمان خلافت مأمون رویکرد جدیدی پدیدار شد و دستگاه خلافت با هر انگیزه‌ای به علویین و به خصوص امام رضا (ع) روی خوش نسبی نشان داد. آنان به اصطلاح خواستند بر اساس شایسته‌سالاری عمل کنند تا بدان حد که به اعتراف برخی از عباسیان کسی را بهتر و برتر از آن حضرت (ع) سراغ نداشتند و گفتند: «انه نظر فی وُلْدِ العباس و وُلْدِ علی (ع) فلم یجد احداً أَفْضَلَ و لا أَوْرَع و لا أَدین و لا أَصْلَح و لا احق بهذا الامر من علی بن موسی الرضا (ع)» (مرئضی العاملی ۱۴۰۳: ۱۴۱). در حقیقت، در عصر علوی اسلام نوپا بود و در عهد رضوی ولایت.

در عصر حاضر نیز هرچند سه‌دهه از آغاز انقلاب شکوهمند اسلامی می‌گذرد و انقلاب توانسته است در سراسر جهان یاران و طرفدارانی پیدا کند، اما همچنان در دوره نوپایی به سر می‌برد و دشمنان نیز همچنان در صددند تا در فرصت مناسب ضربه خود را بر پیکر آن وارد کند و به خیال خام خود، آن را از پای در آورند. بدیهی است که آنان در این زمینه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند.

د. خفتا کردن توطئه

این بخش از عهدنامه بنا به نقل صدوق این‌گونه است: «رَصَدَ الْمُنَافِقِينَ فُرْصَةَ نُتْهَرُ». معنای این سخن آن است که منافقان در صددند تا از هر فرصتی سوء استفاده کنند. از این‌رو، امام (ع) باید برای خفتاسازی توطئه منافقان اندیشه می‌کرد و به آن توجه می‌داشت. ممکن است فرصت به دست آمده برای منافقان این باشد که بگویند: آنان (اهل البیت) که ادعا دارند اگر حکومت در دستشان باشد، عدالت را

اجرا و حقوق مردم را رعایت می‌کنند و اگر تا به حال چنین نشده به خاطر آن است که حکومت در دستشان نبوده است، پس چرا در این زمان که رقبایشان پیشنهاد حکومت و ولایت را می‌دهند نمی‌پذیرند؟! دشمنان و منافقان با این منطوق، تبلیغ گسترده‌ای را علیه اهل بیت (ع) به راه می‌انداختند. بنابراین، حضرت رضاع (ع) با پذیرش این پیشنهاد و اثبات اینکه با این شرایط چندان نمی‌توان کاری را از پیش برد، منافقان را خلع سلاح نمود.

د. اغتنام فرصت

در ادامه کلام حضرت رضاع (ع) آمده است: «وَرَصَوِ فُرْصَةَ تُنْتَهَرُ» این اشاره به این خواهد بود که باید از فرصت به دست آمده بهره گرفت، چرا که نمی‌توان منتظر ماند تا تمام زمینه‌ها فراهم و همه موانع برطرف شود. این سخن حضرت نافی این منطوق است که بگوییم یا همه یا هیچ! بلکه اگر در برهه‌ای از زمان فرصت اندکی دست داد، باید از همان مقدار استفاده نمود. چنان‌که حضرت امیر (ع) فرمود: «وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ إِلَّا أَنْ تُمَكِّنَكَ فُرْصَةً» (حرانی ۱۴۰۴: ۱۹۱ و نوری ۱۴۰۸: ۴۰/۱۳). این سخن هرچند در زمینه جنگ است اما قانونی کلی است. چنان‌که در جای دیگر فرمود: «بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تُكُونَ غُصَّةً» (نوری ۱۴۰۸: ۱۴۳/۱۲). بر این اساس، از هر فرصت، به خصوص فرصتی که معلوم نیست دوباره به دست آید، باید نهایت استفاده را کرد.

و این‌که در ادامه فرموده است: «وَبَاتِقَةَ تُبْتَدِرُ»، تأکیدی بر همین معنا خواهد بود. واژه «باتقه» از ریشه «بوق» و «بوق» به معنای باران است که یکبار می‌بارد و یا صوتی که در شیپور دمیده می‌شود (ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده بوق). واژه «ابتدار» به معنای سرعت و زودگذری است. وقتی گفته می‌شود: «بَادِرِ إِلَى الشَّيْءِ»، به معنای عجله کردن و سرعت گرفتن است (فراهیدی و ابن‌منظور ۱۴۲۶: ماده بدر). این بدان معناست که این زمینه همواره فراهم و آماده نیست و معلوم نیست دوباره تکرار شود، پس باید آن را غنیمت شمرد.

بنابراین باید از فرصت به دست آمده بهتر بهره برد و هم تلاش نمود تا فرصت به دست دیگران نیفتد.

گفتار سوم: راهکارهای حفظ انسجام

بی‌شک از هم‌گسیختگی و تشتت نوعی بیماری است که عارض بر پیکر جامعه اسلامی می‌شود و طبعاً برای رهایی از آن نیز باید هم در بُعد پیشگیری و هم در بعد درمان تلاش نمود. آنچه در مجموع روایات ما رسیده است، اصولی کلی و خطوطی اساسی است که در هر عصر باید بر اساس آن برنامه‌ریزی مناسب داشت و فروع منطبق بر زمان را از آن برداشت نمود. سخن قرآن و پیشوایان دین به منزله قانون اساسی است که باید قوانین فرعی را بر آن تطبیق نمود، چنان‌که امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّغُوا؛ بر ماست که اصول را برای شما بیان کنیم و بر شماست که فروع را از آن استخراج کنید» (مجلسی ۱۴۰۴: ۶۱/۲۷).

با توجه به این اصل اساسی و فرازمانی که مبین سیاست کلی در طول زمانهاست، باید به دنبال مصادیق عینی در این زمان بود و راهکار حفظ انسجام را اجرایی نمود.

۱. آگاهی از نقشه‌های دشمن

به نظر می‌رسد بهترین گزینه در زمینه حفظ انسجام اسلامی آگاهی از خطوط ترسیم‌شده توسط دشمنان و شناخت برنامه‌هایی است که آنان برای ایجاد تشتت و متلاشی کردن جوامع اسلامی تنظیم نموده‌اند. بسا به‌روزترین برنامه، نقشه‌هایی است که بزرگ‌ترین دشمن اسلام و مسلمانان کشیده‌اند. در کتابی که با نام *A Plan to Devide and Desolate Theology* منتشر شده، مصاحبه‌ای با آقای دکتر مایکل برانت^۱ آمده است که خلاصه بخشهایی از این مصاحبه با اندک تصرف در چینش عبارت نقل می‌شود. وی می‌گوید: انقلاب ایران ضربه‌های اساسی به سیاست ما در حاکمیت در کشورهای اسلامی وارد ساخت. پس از ناکامی ما در چند سال اول انقلاب برای کنترل آن و رشد روزافزون بیداری اسلامی و گسترش دامنه نفوذ علیه غرب و ظهور آثار خروش انقلابی در شیعیان کشورهای مختلف، بالاخص لبنان، عراق، کویت، بحرین و پاکستان، مقامات بلندپایه، سیا دور هم جمع شدند که نماینده سرویس مخفی انگلیس (ام. ای. سیکس) نیز در آن شرکت داشت. در بخش

۱. وی معاون ارشد رئیس سابق سازمان سیا و عضو بخش شیعه‌شناسی سازمان سیا بوده که به خاطر فساد مالی از کار برکنار شده و از باب انتقام‌جویی برخی از اسرار محرمانه را افشا کرده است.

دیگری آمده است: در این گردهمایی نتیجه‌گیری شد که انقلاب ایران فقط نتیجه سیاستهای شاه نبود، بلکه در باطن عوامل و حقایق دیگری نیز وجود دارد که محکم‌ترین آن یکی رهبری سیاسی مرجعیت دینی و دیگری شهادت امام حسین [ع] نوه پیامبر اسلام (ص) در ۱۴۰۰ سال پیش است؛ حادثه‌ای که قرن‌هاست شیعه به یاد آن با غم و اندوه بی‌نهایت عزاداری می‌کند. این دو محور است که شیعه را از سایر مسلمانان فعال‌تر و متحرک‌تر می‌سازد.

وی می‌افزاید: در این گردهمایی تصویب شد برای مطالعه اسلام شیعی و برنامه‌ریزی و کار روی این طرح، شعبه مستقلی تأسیس شود. مایکل مراحل این پروژه را امور زیر پیشنهاد می‌کند: ۱. جمع‌آوری اطلاعات. ۲. اهداف کوتاه مدت با تبلیغات علیه شیعه و راه‌اندازی آشوبهای بزرگ‌تر شیعه و سنی. ۳. اهداف دراز مدت، پایان کار تشیع با عمل بر اساس اهداف دراز مدت. ۴. اعزام محققان به مناطق شیعه.

وی در ادامه می‌افزاید: ما به این نتیجه رسیدیم که رو در رویی مستقیم با شیعه زیان‌بار و امکان پیروزی بسیار کم است. بنابراین، باید به کارهای پشت پرده‌ای روی آورد و به جای اصل قدیمی انگلیسیها «تفرقه بینداز و حکومت کن»، اصل دیگری تحت عنوان «تفرقه بینداز و نابود کن» را پیش گرفت. پس باید افرادی را که با شیعه اختلاف اعتقادی دارند به طور منظم و مستحکم علیه شیعه سازماندهی کرد. باید درباره کافر بودن شیعه نوشت. باید افراد کم‌سواد و بی‌سواد را جمع کرد و آنها را تقویت نمود تا وقتی به مقدار مناسب رسید، جهاد مسلحانه علیه شیعه آغاز شود. درباره عاشورا باید مداحانی به وجود آورد که معرفت عقاید شیعه ندارند. اضافه یا حذف آرای در عزاداری که با عقاید شیعه منافات دارد، از روشهای دیگر است. شناسایی و کمک مالی به افرادی از شیعه نیز لازم است که بتوانند با نوشتارهای خود عقاید و مراکز علمی شیعه را هدف قرار دهند، بنیانهای تشیع را منهدم سازند و آن را اختراع مراجع شیعه وانمود کنند. باید عزاداریها به گونه‌ای معرفی شود که جامعه احساس کند تشیع گروهی جاهل و توهم‌پرست است. برای این کار باید مداحان، خوب تشویق شوند. این‌گونه، تشیع که یک مذهب دارای قوت منطقی است، تبدیل به مذهب درویشی محض می‌شود و از درون پوک و خالی می‌گردد و در ذهن عوام‌الناس نفرت و در خود شیعه افتراق و پراکندگی گسترش می‌یابد. آنگاه در نهایت باید توسط نیروهای جهادی بر آنها تیر خلاص زد و نابودشان کرد

(روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۸۶/۱۰/۲۵؛ ش ۱۱/۸۲۴۹). در میان نقشه‌های دشمن دو نقشه از همه مهم‌تر به نظر می‌رسد:

الف. سیاست فرقه‌سازی

ترویج فرقه‌های به ظاهر جذاب ولی در باطن پوچ و توخالی مثل درویشی‌گری محض، از جمله سیاستهای دشمن است. اصولاً فرقه‌گرایی در دین به وسیله خناسان و وسوسه‌گران شیطان‌صفت درست می‌شود، تا با قطعه قطعه نمودن اعضای جامعه و نابود کردن یکپارچگی مردم بتوانند به سادگی آن را متلاشی کنند. جدا از آسیبه‌های سیاسی و اجتماعی که این امر در بر دارد، باید توجه داشت که دسته‌های مختلف نمی‌توانند همگان بر حق باشند، زیرا حق همیشه یکی است و اگر دوگانگی و چندگانگی پیدا شد، بی‌تردید باید پذیرفت که در اموری حق و باطل به مصاف یکدیگر آمده‌اند و در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند. این حقیقت در اصل دین نیز حکم فرماست. چنان‌که در روایتی حضرت علی(ع) از نبی مکرم اسلام(ص) نقل می‌کند که فرمود: «سَتَقَرُّقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً: فِرْقَةٌ مِنْهَا تَاجِدَةٌ وَ الْبَاقُونَ هَالِكُونَ وَ الثَّاجِرُونَ الَّذِينَ يَتَمَسَّكُونَ بِوَلَايَتِكُمْ وَ يَقْتَسِبُونَ مِنْ عِلْمِكُمْ وَ لَا يَفْعَلُونَ بِرَأْيِهِمْ؛ أمتم هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل آتش‌اندا اهل نجات آنانی هستند که به ولایت شما [اهل بیت] تمسک کنند و از نور علم شما اقتباس نمایند؛ همانهایی که به رأی خود [خودسرانه] عمل نمی‌کنند» (حرعاملی: ۴۹/۲۷ و نوری: ۲۵۷/۱۷). در روایتی دیگر نیز از امام باقر(ع) به همین مضمون نقل شده است (کلینی: ۲۲۴/۸). بدیهی است راز فرقه‌سازی گشودن راهی به سوی باطل و ایجاد تزلزل در عقاید حقه است.

ب. حربه تکفیر

حربه تکفیر همیشه به عنوان ابزاری مخرب در جوامع دینی وجود داشته است و همیشه وسیله‌ای بُرنده برای جدا کردن عضوی از پیکر اسلام در تاریخ بوده است. متأسفانه این حربه آثار سونی نیز بر جای گذاشته است تا بدان‌جا که دومین شخصیت عالم اسلام، یعنی امیرالمؤمنین(ع)، را نیز متهم به کفر نمودند. پس از آن نیز مسائلی چون تکفیر قاریان قرآن، تکفیر قاتلان به مخلوق بودن قرآن و امثال آن

صورت گرفته و بسیاری را به جان هم انداخته است. در سایه شوم این مسائل عده‌ای که هرگز به دنبال حقیقت نبوده‌اند، از آن سوء استفاده کرده‌اند و در رسیدن به اهداف ننگین خود بهره گرفته‌اند. در این زمان نیز این حربه در اشکال مدرن، در آیینها و کیشهای دست‌ساخته خود دشمنان، به کار گرفته می‌شود. افراد کم‌سواد و بی‌سوادی که نه از حقایق شیعه و نه از مسائل مذهب خود اطلاع دقیقی دارند، این حربه را علیه بزرگ‌ترین فرقه اسلامی به کار می‌گیرند و ناآگاهانه جمعیت عظیمی را با فکر خام خود از پیکره اسلام جدا می‌کنند و گمان می‌کنند به اسلام خدمت کرده‌اند. طبیعی است رشد چنین فکری می‌تواند زمینه برخورد مسلحانه علیه شیعه را فراهم نماید، به خصوص که این گروههای تکفیری را، پشتیبانی مالی و فکری استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی همراهی می‌کند.

معرفی شیعه به عنوان گروهی جاهل و توهم‌پرست و اجیر کردن مزدوران قلم به دست که بتوانند عقاید و مراکز علمی شیعه را هدف قرار دهند و بنیانهای آن را منهدم کنند، از همین سیاستهاست. زیرا یکی از عوامل رویگردانی پیروان هر مکتب معرفی نامناسب آن آیین و ایجاد تزلزل در باورهای آنان است. طبیعی است هر سخنی که نیروهای خودی بگویند و یا بنویسند، زودتر از آنکه بخواهیم توجیه معقولی برای آن داشته باشیم و یا احیاناً بطلان آن را ثابت کنیم، تأثیر خواهد گذاشت باید توجه داشت که یکی از بهانه‌های گروههای تکفیری به اصطلاح بدعت است. لذا شیعه برای خلع سلاح کردن آنان باید از هر نوع غلو، افراط و تفریط، تغییر و تبدیل پرهیز کند. همچنین بر جوامع شیعی لازم است ضمن انجام کارهای فرهنگی و پاسخگویی مناسب از آنچه موجب سوق دادن بیشتر خصم به سوی این دستاویزها می‌شود دوری کنند.

۲. حاکمیت ارزشهای اخلاقی

دشمن بر این باور است که آنچه تاکنون مایه اختلاف بین شیعه و سنی بوده کافی نیست و باید بیشتر و شدیدتر شود. دشمن می‌خواهد با شعله‌ورتر کردن آتش کینه میان این دو فرقه بزرگ اسلامی آشوبهای بزرگ‌تری را راه‌اندازی کند تا به اهداف خود برسد؛ ضمن آنکه ممکن است با هر دو طرف اظهار دوستی نماید و در واقع به دشمنی با هر دو ادامه دهد.

به طور کلی، یکی از جمله عواملی که می‌تواند سلامت، امنیت و انسجام جامعه را بر هم بزند و دشمن را در رسیدن به اهداف شومش یاری کند، تحریک عصبیتهای قومی و مذهبی است. البته عصبیت به معنای دوستی قوم و ملت و سرزمین نیست. امام سجاد(ع) در تفسیر عصبیت می‌فرماید: «الْعَصِيْبَةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا، أَنْ يُرَى الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخَرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصِيْبَةِ أَنْ يُحِبُّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصِيْبَةِ أَنْ يُعَيِّنَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ» (کلینی: ۳۰۸/۲)؛ تعصبی که موجب گناه است این است که کسی بدی قوم خویش را بهتر از خوبی قوم دیگری بداند، اما اینکه کسی قومش را دوست بدارد عصبیت نیست. عصبیت آن است که قومش را بر انجام دادن ظلم یاری کند» (کلینی: ۳۰۸/۲).

در آیه «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ قَوْمِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يُلْسِكُمْ سُيْعًا وَ يَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» (انعام: ۶۵)، جمله «أَوْ يُلْسِكُمْ سُيْعًا»، به عصبیت تفسیر شده است (مجلسی: ۱۴۰۴: ۲۰۵/۹). در حقیقت، رویکرد عصبیت در اقوام، خود زمینه عذاب الهی در همین دنیا است، چرا که موجب خذلان و ذلت جوامع و مردم خواهد شد.

به این نکته نیز باید توجه داشت که هر تعصب و عصبیت نکوهیده نیست و آنچه مذموم است تعصب بی‌جاست. امیرالمؤمنین(ع) در خطبه معروف قاصعه می‌فرماید: «وَ أَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مَثْرَفَةِ الْأُمَمِ فَتَعْصَبُوا الْأَثَارَ مَوَاقِعِ النَّعَمِ فَقَالُوا: نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ، فَإِنْ كَانَ لِأَبْدٍ مِنَ الْعَصِيْبَةِ فَلْيَكُنْ تَعْصِبْكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ وَ التُّجْدَاءُ مِنْ بِيُوثَاتِ الْعَرَبِ...» (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۲)؛ سرمایه‌داران فساد زده امتهای برای داشتن نعمتهای فراوان تعصب ورزیدند و گفتند: ما صاحبان فرزندان و اموال فراوانیم و هرگز عذاب نخواهیم شد. پس اگر ناچار به تعصب ورزیدن هستید، برای اخلاق پسندیده، افعال نیکو و کارهای خوب تعصب داشته باشید؛ همان افعال و کرداری که انسانهای با شخصیت و شجاعان خاندان عرب در آن پیشی می‌گرفتند.»

۳. آگاهی به زمان

تغییر و تحول در تصمیم‌گیریها و تبدیل اصول مطابق اهداف خود، یکی از راهکارهای دشمن در رسیدن به هدف است. به خوبی مشاهده می‌شود که دشمن در

نقشه‌های خود جایگزینی اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» را با اصل «تفرقه بینداز و نابود کن» پیشنهاد می‌کند. استعمار پیر انگلیس در گذشته با ایجاد تفرقه توانست مدتهای مدیدی بر جوامع اسلامی سلطه یابد، مردم را به اختلافات مشغول کند و در اثر عدم انسجام لازم ممالک اسلامی را مانند گوشت قربانی تکه تکه سازد و خود حکومت نماید. اکنون شیطان بزرگ گامی فراتر نهاده و در اندیشه نابودی کامل شیعه است. باید توجه داشت که پیشوایان دین ما را به شناخت زمان دعوت کرده‌اند تا در هر برهه‌ای براساس مقتضیات زمان تصمیم‌گیری کنیم. امام صادق(ع) می‌فرماید: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَايِسُ» (کلینی: ۲۶۱)؛ کسی که آگاه به زمان باشد، پیچیدگیهای امور و مشکلات بر وی هجوم نخواهد کرد» (کلینی: ۲۶ / ۱). متأسفانه دشمن بیش از ما به این اصل عمل کرده و با شناخت زمان به پیش می‌رود و ما بدون توجه به زمان، قلم می‌زنیم و عمل می‌کنیم.

۴. تأمین نیرو

دشمن در طرحهای خود به ساماندهی افرادی که با شیعه اختلاف اعتقادی دارند می‌اندیشد. طبیعی است منظور از شیعه در اینجا شیعه دوازده امامی است که به نوعی با بقیه فرق اختلاف فکری دارند. شیعه با فرقه‌های اهل سنت به لحاظ اعتقادی و اصل مسئله امامت و ولایت، با زیدیه به لحاظ امامان بعد از امام حسین(ع)، با اسماعیلیه به خاطر امامت بعد از امام صادق(ع) و باطن‌گرایی اختلاف دارد و طبعاً همه این فرقه در مسئله مهدویت با شیعه امامیه اختلاف نظر عمده دارند. این اختلافات زمینه حمله فکری را فراهم می‌کند.

طبیعی است که سیاست رضوی(ع) در برخورد با ارباب آرای برون دینی چون یهود، نصارا، مجوس، صابئین، و حتی ثنوبین، و نیز فرقه‌های درون دینی و درون مذهبی، الگویی بسیار مناسب در برخورد با دیگر فرق خواهد بود. افزون بر آن، باید به موازات حرکت و تلاش دشمن به تربیت و تأمین نیروهای پاسخگو نیز پردازیم، چنان‌که امام صادق(ع) در عصر علمی خود و در مدارس علمی خویش چنین نمود و عده‌ای را برای فقه، اصول و تفسیر و بعضی را برای فلسفه و کلام پرورش داد (مجمع جهانی اهل‌البیت ۱۴۲۲: ۱۳۲/۸).

۵. تدوین منشور انسجام

افزون بر همه آنچه گفته آمد، به نظر می‌رسد برای رسیدن به انسجام لازم، و پیش از آنکه از توده و عموم مردم بخواهیم این امر را رعایت کنند، ضرورت دارد تا خواص منشوری جامع را برای انسجام تدوین نمایند و آن را به امضای گروه‌های مختلف برسانند. البته در مناطقی که ترکیب جمعیتی ترکیبی از شیعه و سنی و غیره است، از جمله لبنان، عراق، کویت، بحرین و پاکستان، افغانستان و نیز بخشهایی از ایران، و طبعاً زمینه تفرقه و دوگانگی بیشتر است، این امر بیش از مناطق دیگر احساس می‌شود. به خصوص اگر در کنار اختلاف مذهبی، اختلاف دیگری چون دوگانه بودن زبان و تعدد قومیت نیز وجود داشته باشد، ضرورت این امر دو چندان خواهد بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. امام علی بن ابی طالب (ع)، نهج البلاغه، دارالهجره، قم.
۲. ابن ابی الحدید معتزلی، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، کتابخانه مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹.
۴. ابن منظور مصری، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ق.
۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، دارالکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۶. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعة، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی تا.
۷. بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، (انگلیسی - فرانسه - فارسی)، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، انتشارات کیهان، ج ۲، ۱۳۷۰.
۸. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ق.
۹. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسة آل البيت لأحياء التراث، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۱۰. حرعاملی، محمد بن الحسن، أمل الآمل، تحقیق سیداحمد حسینی، مکتبه الاندلس، بغداد، بی تا.
۱۱. حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر، نهج الحق و کشف الصدق، مؤسسة دارالهجره، قم، ۱۴۰۷ق.
۱۲. دشتی، محمد و سیدمحمدکاظم محمدی، المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه، ج ۱، انتشارات مشهور، ۱۳۸۰.
۱۳. روزنامه جمهوری اسلامی، سال بیست و نهم، ۱۳۸۶/۱۰/۲۵، شماره ۸۲۴۹، ص ۱۱.
۱۴. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید، ج ۱، مصر، ۱۳۷۱ق.
۱۵. شوشتری، قاضی نورالله، الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة، تهران، نهضت، ۱۳۶۷.
۱۶. صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا (ع)، رضا مشهدی، ج ۲، قم، ۱۳۶۵.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
۱۸. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.

۲۰. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، بیروت، مؤسسة النعمان، ۱۴۱۰ق.
۲۱. عطاردی، عزیزالله، مسند الامام الرضاع، المؤتمر العالمي للامام الرضا، ۱۴۰۶ق.
۲۲. غازی، داوود بن سلیمان بن یوسف، مسند الرضاع، تحقیق سید محمد جواد حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین.
۲۴. فضل الله، سید محمد حسین، من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ق.
۲۵. قلقشنندی [قلقشنندی]، أحمد بن علی، صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، تحقیق یوسف علی طویل، دمشق، دارالفکر، ج ۱، ۱۹۸۷م.
۲۶. کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی، نهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۲۸. مرتضی عاملی، جعفر، الحیاة السیاسیة للامام الرضاع (دراسة و تحلیل، جامعة مدرسین حوزة علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۲۹. نوری، حسن، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۳۰. CD. مکتبه الشاملة، الإصدار الاول.